

## الغدير

[323] وله: از دوری راه خویشتن کن یادی \* آماده ز بهر سفرت کن زادی در راه طلب جو

خفته‌ای غافل \* بر خیز که از قافله دور افتادی وله: بر خیز چه خفته‌ای رفیقان رفتند \*  
غافل چه نشسته‌ای عزیزان رفتند خندان منشین که جمله یاران عزیز \* با سوز دل و دیده‌ی گریان  
رفتند وله: ای بنده‌ی طول‌امل و حرص و حسد \* فردا است که اعضای تو از هم ریزد این سر که  
زیاد نخوت امروز پر است \* تا چشم زنی بود پر از خاک لحد وله: تا چشم زنی رسیده وقت  
سفرت \* فردا است که در جهان نماند اثر بر روی زمین خرام و غفلت تاکی \* از زیر زمین مگر  
نباشد خبرت وله: از وادی معصیت بیا زود گذر \* کین مرحله راهست بسی خوف و خطر گوئی که  
کنم توبه پس از پیریها \* از مرگ جوانان مگرت نیست خبر؟ وله: سالک هوس عالم بالا نکند \*  
پابند آلم ز پای دل و آنکند هر دل که زیاد مرگ معمور شود \* حقد و حسد و حرص در اوجا نکند  
وله: خواهی نشود گلشن دل چون بیشه \* برکن تو نهال حرص را از ریشه بر پای درخت امل و حرص  
وحسد \* پیوسته زیاد مرگ میزن تیشه وله: ای طالب سیم و کیمیای اصغر \* آموز زمن تو کیمیای  
اکبر در بوته یاد مرگ خود را بگداز \* تا خاک دلت شود طلای احمر

---